



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۹/۱۹



دوکتور محمد اکبر یوسفی

## ملت و ملت گرائی در اروپا و تأثیرات آن بر افغانستان!

( قسمت هژدهم )

یادداشت: تحریر این قسمت، از سلسله مقالات بتاریخ ۲۰۱۱/۰۶/۰۶ انجام یافته و در همان سال نشر شده است، حال پس از اصلاح اشتباهات ممکن تالیبی، و رفع سکتگی های احتمالی، تذکر های تکمیلی، لازم نیز صورت گرفته است، که ممکن بر حجم بعضی از قسمت ها، اضافه شود. متباقی متن تا حدی بدون تغییر، دوباره، به آدرس «آریانا افغانستان آنلاین»، جهت نشر مکرر این سلسله مطالب، ارسال شده است.

«مشابه با آنچه "گایدینس" در نتیجه مقابله "تجدد" و "عننه پسندی"، "گلوبالیزم" را نتیجه "گسترش" مناسبات زمان و مکان، مبنی بر اینکه، زمان را بحیث "بعد چهارم" درک نموده است، "انتونی سمیت" هم چنان وقایعی را در تحت عنوان "تجدد" در غرب اروپا، مشاهده نموده، از تجزیه ها و اتحاد ها در قرن شانزده و هفده یاد می کند و متعاقباً، بطور خاص حوادثی را از مناسبات انگلیس، فرانسه، هالند و غیره که در جریان آن، سبب اشغال سر زمین بیگانه، در امریکای لاتین و آسیا و غیره می گردد، از "باستیل" در شرق فرانسه گرفته، الی سقوط "دیوار برلین" نیز نام برده است، در نهایت رونما شدن یک رشته سرخ، بزبان می آورد، و آنرا "ناسیونالیزم" می نامد. حوادثی را که "سمیت" نام می برد، در برخی از وقفه ها، هم چنان با دوره مغل و صفوی ها، در منطقه ما، نیز همعصر بوده است. در نهایت در نیروی "ناسیونالیزم"، یک عنصر "آزاد کننده" می بیند. این جریان روحیه های "محلی" را در مناطق تحریک کرد، "دیالکت ها"، عادات و رسوم را در تبار ها و خانواده ها، زنده ساخت و دولت های نیرومند ملی را وارد میدان سیاست ساخت. شعار آنها معروف و دیموکراتیک بوده است. تعاملات و کردار های "فیئودالی" را مورد حمله قرار داده اند و در برابر استبداد امپریالیستی به مقاومت و فعالیت پرداخته اند. حاکمیت مردم و حق تعیین سرنوشت آنها را توسط خود آنها، بزبان آورده که در قرن نوزده و بیست، "ناسیونالیزم"، حاکمیت های "پادشاهی های" خارجی را مورد حمله قرار داده اند...

قابل تذکر می دانیم، که بر اساس منابع وسیع در دوران مغل و صفوی، انکشافات درین منطقه، عمدتاً خصوصیت منطقوی داشته، تقریباً همه انکشافات درین قاره در همزیستی پیروان مذاهب مختلف، صورت می گرفته است که فرهنگ اسلامی در بعضی قلمروها، تا حدی نقش رهبری کننده داشته است. همچنان یکی از تفاوت های انکشاف لسانی در اروپا، درین است، که با رشد صنعت چاپ و ارتقای سطح مهارت خواندن و نوشتن باشندگان، زبانهای لهجه یی، بتدریج از استعمال باز مانده و یا خیلی محدود شده اند، ولی در جوامع چون افغانستان، به نسبت سطح بلند، بی سواد، زبانهای محلی بقوت خود باقی مانده، حتی بعضی تعلیم دیدگان در نوشته های خود اینجا و آنجا، از آن کار می گیرند. توده های وسیع مردم در طی قرون مشغول تربیت حیوانات و کشت و زراعت زمین و باغداری بوده اند. مناطق ای که با بحر راه داشته اند، البته از ماهیگیری نیز استفاده بعمل می آورده اند، سابقه کشتی رانی اعراب، به عنوان مثال و سهم آنها در تجارت معلوم است، که بحث روی آن درینجا نمی گنجد.

چنین بنظر می‌رسد که تا زمان قدم گذاشتن اروپایی‌ها، چون پرتگالی‌ها و انگلیسی‌ها در ساحل جنوب شرق نیم قاره هند، میان انکشافات اروپا و این بخش آسیا، روابط روشن وجود نداشته است.

عجیب است که منطقه‌ی ما، بطور مشخص «نادعلی» را، باستان‌شناسان، بمثابة اولین محل کشف فلز «برنز» ("برنج") تشخیص نموده، تولید اسلحه و همچنان، زندگی شهری هزاران سال قبل گزارش یافته است، ولی آنچه به اختراع انواع مختلف اولین ماشین‌های مهم، ارتباط می‌گیرد، در اروپا، آلمانی‌ها و انگلیسی‌ها، تا حدی پیشقدم شمرده شده، به عنوان مثال، شهر «ووپرتال» آلمان را در اروپا، اولین نقطه اختراع ماشین "لوکوموتیف" برای قطار آهن یاد کرده‌اند. اما از چنین انکشافات در کشور های منطقه‌ی ما، اثری وجود نداشته است. باشندگان شهر های کشور ما، از ناحیه‌ی مهارت در ترمیم انواع ماشین‌ها، در بین توریستها و سایر متخصصان خارجی، شهرت خاصی داشته‌اند، ولی در کشور، خود قادر به اختراع ماشین نشده‌اند.

آشنائی با تخنیک و اختراعات ماشینی، که در عین زمان اساسات علوم طبیعی را رشد داده است، حتی گفته می‌شود که گویا منشأ اولی علم فلسفه نیم قاره هند شناخته شده، علم ریاضیات و ستاره‌شناسی و هندسه، طب و غیره در قاره آسیا، عمدتاً در هند و جهان اسلام آنوقت رشد قابل ملاحظه داشته است.

مروری بر نظرات صائب نظران متعدد کشور ما، که با افاده‌های مختلف، دراستنتاج مشاهدات خویش افغانستان را از مرحله انکشاف ملت بودن، فاصله زیاد ارزیابی می‌نمایند، از مدت‌ها بدینسو ذهن هر یک را بخود مصروف ساخته، همین انگیزه باعث شد، تا به مراحل تاریخی کشور های اروپائی نظر انداخته شود.

آنچه بسیاری از هموطنان ما، از ملت تصور می‌توانند، با طرز دید اروپایی‌ها کاملاً متفاوت می‌باشد. جای شک نیست که در صف تعلیم یافتگان، همین جامعه ما هستند شخصیت‌های که با جهات و جوانب مختلف جامعه بشری وارد‌اند.

وقتی دانشمندان معروف اظهار می‌دارند که، این «ناسیونالیزم است که ملت را اختراع نموده است، نه برعکس» و از جانب دیگر، و قتی بر اساس نظرات دانشمند گروپ اکثریت در بخش علوم اجتماعی و تاریخ، ناسیونالیزم هم، از ابد بحیث آیدیاالوژی در اجتماعات انسانی وجود نداشته است، بخش زیادی ازین علماء، این پدیده و مفهوم را پس از انقلاب فرانسه، می‌شناسند، ولی بعضاً، نسجگیری آنرا به دوران ماقبل می‌بینند ولی در عین زمان، مرحله آغازین چنین نسجگیری‌ها را از نگاه زمانی تعیین کرده نتوانسته‌اند، در حقیقت، اصطلاح ملت و ملت‌گرایی، برای هر کشور و هر جامعه، بمعنی «المعنی فی الطبن الشعاع» مبدل گردیده است.

آنچه در قبایل بعنوان مثال نمونه‌هایی از تشکل‌های اجتماعی دیده می‌شود، که در برخی از نقاط تشکل‌های سازمانی و اداره دولتی، آنطوری که در اروپا نطفه گرفته است، رشد ننموده است. تشکل‌های اجتماعی و آماده‌گی برای دفاع از محیط زیست را از همان مراحل اولیه‌ی حیاتی، بمیراث گرفته‌اند، که درقسمت‌های گذشته، در رابطه با ملکیت اشتراکی بر زمین، بمفهوم «ویش» مورد بحث قرار گرفته است و این هم روشن است، که در سراسر دنیا، جوامع اولیه که متشکل از اجتماعات با روابط خونی بوده‌اند، از مناطق معین بعنوان ساحه ملکیت قومی خویش حمایت می‌نموده‌اند. در برخی از مناطق، بخصوص در سمت شرق افغانستان، بعنوان مثال بابر و بازمانده گان آن، در پذیرفتن سرحدات مناطق قومی پشتون مجبور بوده است.

درک ماهیت دولت و ایجاد فضای اعتماد بین توده‌های مردم و انکشاف سازمان‌ها و ادارات دولتی، در اروپا، با سهمگیری توده‌های مردم که پس از سقوط کامل حاکمیت‌های سلطنتی و محافل اشرافی نزدیک به دربار سلطنتی، از قید ملاکین بزرگ رها یافته و متصل به آن، برای اتخاذ موقف در محل زیست جدید، یعنی شهر، برنامه‌های تعلیمات عامه را پشت سر گذاشته بودند، بحیث افراد فعال و مستقل جامعه، بمثابة متکای اجتماعی دولت در قلمرو های مربوط، مبدل شده بودند.

زیرا دولت با انجام وظایف اش در برابر آنان، دارای کیفیت کاری عالی بوده است. افراد آگاه در سیستم جدید، در جریان پیشبرد برنامه های « انقلاب بورژوازی»، بر خلاف سیستم ملاکان، خود آزادی های مشهود معین را برای انسانها، مهیا ساخته بودند. هم چنان، امکانات بالا بردن سطح دانش و ارتقای موقف خود را هر یک در نتیجه زحمات خودی می دید. در فراهم ساختن رهنمود ها و اصول چنین امکانات دانشمندان و فعالین، بشمول بعضی از افراد قشر های بالایی سهم داشته اند. این نظم نوین بوده است که اعتماد انسانهای نو را کمائی می نموده است و مطابق علاقمندی های متنوع اتباع، زمینه های رشد را فراهم می ساخته است. بدین ترتیب همین افراد را در فضای سالم عاری از فساد و تبعیض و هم چنان بدون واسطه، فقط بر اساس اهلیت و خواست خود انسان، در مؤسسات بوظایف، جهت انجام مکلفیت های فردی آنها در برابر جامعه، خاک و وطن مقرر می نموده اند. اینرا هم هر یک بخوبی درک می نموده است که استفاده از هر حق، باید، اجرای مکلفیت، هم برای همان فرد، قابل درک باشد. این چنین درک اصول همبستگی را بین هموطنان تقویت نموده، همبستگی ملی و یا وحدت ملی را نیز در همچو فضا، تحکیم می بخشیده است.

برای اینکه وقفه های تاریخی را الی آغاز نفوذ استعمار درین منطقه، متصل قسمت های قبلی تکمیل کرده باشیم، بیاد می آوریم که عصر خوشحال خان چگونه سپری گردیده است. تلاش های بعدی را هم باید که در جهت تأسیس حاکمیت در قلمرو کشور کنونی ما افغانستان، قبل از انقلاب فرانسه صورت گرفته است، در چهارچوب همان شرایط، که عبارت از سلطنت های «قلمروی» بوده است، در نظر گرفت. از آن زمان، نباید، طبق دلخواه و احساس و تمایلات ذهنی فردی، بمفهوم امروزی مفاهیم دولتی و «ملی» را، استنتاج و یا استخراج نماییم. باید تا آن حد ای که از منابع تاریخی بدست آمده می تواند، طوری تشریح نمود که بوده است، نه آنکه قدرت توصیف ما و یا استعداد جمع آوری کلمات تقبیح، در کار باشد.

برای ما تا حال، فقط افسانه های سرگرمی که گویا چه پادشاهانی نبوده اند، که وجود نداشته اند. اما آنچه ما نیاز داریم، اینست تا بدانیم که در رابطه با حیات اقتصادی و فرهنگی مردم ما، که روشنی لازم انداخته نشده است، دریابیم که چه قدم های لازم و ممکن، برداشته شده است. یعنی باید دیده می توانستیم که در زمان این پادشاهان، چه قدم هایی در ساحه علم و فرهنگ برداشته شده است، و یا اینکه با تغییر شیوه تولید، که در بهبود حیات اقتصادی توده های مردم عمل نموده باشند، باید معلومات داده شود که چه نوع قدم ها بوده است. بر اساس چنین خدمات، پادشاهان مورد نظر، مقام مناسب خود ها را در تاریخ تصاحب خواهند شد، نه با توصیف های لفظی بدون داشتن ثبوت.

ممکن هر یک ما گاه گاه از خود سؤال کنیم که چرا پادشاهی های دیگر که رهبران «پشتونی» داشته اند، دیر دوام نکرده اند. روشن است که سعود و نزول پادشاهان، در جهان تا حد زیاد، مشابهت هایی را نشان می دهند. آنچه نه کمتر نقش می داشته باشد، شخصیت، درایت، پختگی و استعداد، رهبران و بزرگان مورد اعتماد قوم و جمعیت است. رهبری حاجی میرویس خان که بحق لقب میرویس نیکه را کمایب کرده است، آنچه شایسته تحقیق و مطالعه بوده است، از نظر نویسنده، در تاریخ کشور ما بدرستی انجام نیافته است. وقتی گفته می شود که یک عمل خوب و مفید است، باید تحلیل نمود که چگونه خوب است. نتایج بعدی نیز مورد مطالعه قرار گیرد. آیا نسل های قبل از ما، خاصا انهایی که که، نقش رهبری در جامعه، به آنها، سپرده شده است، اعمال نیک و طرق معقول حکومتداری را در نظر گرفته اند؟ آیا طرز العمل، بازماندگان، حاجی میرویس خان، بدرستی از جانب مؤرخین دقیق ارزیابی شده است؟ حاجی میرویس خان، قوم خود را از قید گورگین ظالم، با مبارزات پیگیر و هوشیارانه اش، به آزادی رسانید. او بقول دانشمندان، بحیث یک شخصیت بزرگوار و رهبر قوم باقی ماند، تا امروز هر کسی که از پیشروی مقبره این شخصیت نامدار تاریخ، می گذرد، ادای احترام می کند. نزد هر شاگرد مکتب سوآلی می تواند مطرح گردد، که بازماندگان، چرا بعد از مرگ وی، همین قلمرو را آباد ننمودند، که بفرگ اشغال اصفهان افتادند؟

روشن است، زمانی که احمد شاه درانی بقدرت می رسد، « کمپنی هند شرقی » برتانوی در تحت نام، تجارت در آنجا، سابقه حضور قریب ۱۵۰ سال را داشته است. دولت احمد شاه درانی، بسلسه تلاش های، شخصیت ها و سران اقوام مختلف پشتون و غیر پشتون، پا بعرضه وجود می گذارد که قرون قبل هم، برخی از آنها در ادوار مختلف، در هندوستان، به بنیانگذاری پادشاهی ها، نایل آمده بودند ولی عمر نسبتاً کوتاه و قلمرو های نسبتاً محدودی را تحت تسلط خویش داشته اند. جریان بقدرت رسیدن، در منابع مختلف به نشر رسیده است. در زندگی روزمره، گاه گاه ممکن به مباحثی روبرو شده باشیم، که در آن عوامل و انگیزه های، فتوحات احمد شاه درانی را بسوی شرق، یعنی بخش هایی از هندوستان، عمدتاً غرب و شمال غرب هندوستان که تحت اثر سلطنت («دیناستی») مغل بوده است، مطرح بحث قرار گرفته است. بعضی ها به این نظر اند، که احمد شاه درانی، هدف اشغال سر زمین ها را نداشته است، دلیل نزد آنها اینست، که گویا پس از هر محاربه، واپس بوطن برگشته است. ممکن است، از طرز العمل بازماندگان میرویس نیکه نیز تجربه حاصل نموده باشند؟

لیکن بعضی ها هم چنین استدلال می نمایند، که از آنجائیکه دولت جوان احمد شاه درانی، از جهات مختلف، در مجاورت، سلطنت های فیئودالی سابقه دار، چون ایران و هندوستان زمان مغل، همچنان پادشاهی های چین و شمال کشور، بسر می برده است، تصور بعضی از آگاهان، این دولت بر اینست، که ممکن بنا بر تجارب گذشته تاریخی، احساس خطر می نموده است. احمد شاه درانی درین دوره در اقدامات، خود از استقلال فکری عالی برخوردار بوده است. با وجود آنکه پادشاهان عثمانی، در روابط ای که با پادشاهان سنی مغل داشته اند، بقول یکی از دانشمندان و سیاستمداران متوفی، چنین مدعی بوده اند که گویا، هر اقدام و حرکت نظامی و سیاسی، در قلمرو های پادشاهان سنی، باید بدون اذعان امپراتوران عثمانی صورت نگیرد. آگاهان سیاسی از تبادله مکاتیب بین پادشاه عثمانی وقت، و احمد شاه درانی، به نسبت حرکت نظامی او بسوی هندوستان، که تحت تسلط مغل بوده است، حکایت نموده، می گویند که گویا پادشاه عثمانی اعتراض داشته است. بجواب آنها، طبق حکایت آن مرحوم، احمد شاه درانی، گفته است، که "عزت و ذلت از جانب خداوند است"، در عین حال از گذشته تاریخی موجودیت پادشاهان پشتون در مناطق (شمال غرب هند) نام برده، اقدام خود را بخاطر حمایت از همان "مسلمانان"، که از وی طلب کمک نموده بودند، استدلال نموده است. همچنان برخی چنین استدلال می کنند، که ممکن همین لشکر کشی ها را بخاطری درپیش گرفته باشد، تا از قدرت تجاوزگران احتمالی در کمین نشسته، بر حریم حاکمیت خویش، بکاهد و برای رشد و تکامل دولت اش فرصت زمانی فراهم سازد. واقعیت اینست که اگر چنین فکری در ذهنش وجود داشته باشد که او را به همچو عملیات های نظامی کشانیده است، تاحدی مؤثریت روشن از خود نشان داده است، که نخست قلمرو معین را در اختیار درآورد و مدت معینی هم، پسرش تیمورشاه بر مبنای همان دست آورد ها، نسبتاً راحت حکومت توانست.

از جانب دیگر چون در ترکیب حاکمیت او در آنزمان، در وظایف نظامی، لشکر های قومی نیز با قشون دولتی همراه بوده اند، می شود که دستگاه دور و پیش پادشاه، درست، افراد داو طلب اقوام را کنترل نمی توانسته اند. این هم قابل فهم است، که ممکن پادشاه در فکر امنیت دولت خود هم بوده باشد، پادشاه جوان امپراتوری درانی به اصول و قوانین جنگی خوب، وارد بوده است.

احمد شاه درانی در نخستین سالهای جوانی اش (فقط ۲۵ سال عمر داشته است.)، پادشاهی نو بنیادش را به «امپراتوری» توسعه بخشید. مجله شپیگل در شماره ۵۱ سال ۱۹۵۵م (۱۴ دسمبر ۱۹۵۵م) آن، تصویری را از جوانی احمد شاه بابا، به نشر سپرده، در پای همین عکس از وی بعنوان «مؤسس امپراتوری» نام برده، همچنان نوشته شده است... «حکمرای عاقل افغان». اینرا هم باید یاد آوری نمایم، که انقلاب فرانسه پس از وفات احمد شاه درانی، مسمی به بابا به پیروزی رسیده است. قرن نوزده در اروپا و شمال امریکا شاهد دگرگونی های نوینی بوده است، دولت های به اصطلاح ملی و حاکمیت های جدید، با اختراعات نوین در ساحه علم و تخنیک، عطش هرچه بیشتر به اشغال سرزمین ها، در قاره های مختلف را نشان داده، رقابت های شدید بین این دول جدید، اثرات مشهود بر تمام جوامع، خصوصاً جوامع تحت استعمار داشته است.

در همین شماره، از نا پدید شدن امپراتوری انگلیس از نزدیکی دره خبیر گزارش می دهد. در پای عکس «لارد لایتن»، نوشته اند، که وظیفه اش این بوده است، تا انگلیس ها را علیه روسها (دو قدرت بزرگ حریف همدیگر) رهبری نماید. در عین زمان، ممکن هیئت تحریر و رهبران مجله خواسته باشند، تنها با نشر عکس ها و بخصوص، عکس احمد شاه بابا و همین هویت های کوتاه پر محتوی از شخصیت ایشان، نشان دهند، که قبل از امپراتوری انگلیس، امپراتوری دیگری، بر رهبری همین شخصیت وجود داشته است، که بازماندگان آن، قلمروهایش را از دست داده اند. ازین متون، این هم بر ملا می گردد، که امپراتور ها می آیند و می روند، ولی پدیده ها نی که باقی می ماند، نسل های پی در پی انسانها و افسانه ها و اسناد تاریخی از اعمال خوب و بد آنها را، اگر ثبت شده باشد، یاد خواهند کرد. اختیار قدرت های استعماری و همسایگان مغرض بوده است که، تخم نفاق و همچنان نهال های احتمالی جواسیس را نصب کرده اند.

در مورد بازماندگان احمد شاه بابا نیز می تواند، چنین سؤالاتی هم مطرح گردد. فراموش نکنیم که استعداد ها و شخصیت ها، متفاوت است. اگر حق پادشاهی را میراث دانسته اند، استعداد مغزی کاملاً انتقال نمی یابد. پسر و نواسه ها، تا چه حد از وصایای او پیروی نموده اند. این امر نیز تحلیل دقیق می خواهد. از جانب دیگر این نویسنده عمل طولانی و ابدیت حاکمیت را برای هیچ سیستم و برای هیچ کس، آرزو نمی کند، زیرا در دوام طولانی قدرت، خطر تحکیم استبداد و دیکتاتوری می تواند، تعبیه شود. در غیر آن، نسل های متمادی، با همین یک نغمه گوش خواهند داد، که مؤرخین ما با چه آب و تاب، از جنگ های شهزادگان بر سر قدرت، افسانه وار حکایت می کنند، بدون آنکه از شیوه زندگی روزمره، موقف عدالت اجتماعی و وسایل تولیدی و هم از غم و اندوه افراد جامعه، گزارش داده باشند. از آنجائی که در گذشته تاریخی، دولت افغانستان، بعد از سال ۱۷۴۷م، با بخش های مختلف اقوام پشتون بعنوان مثال، چه در شرق و چه در غرب سلسله کوه های معروف واقع در اطراف دره خبیر، پیوند داشته است و در نتیجه حوادث بعدی تاریخی، این اقوام در تحت اداره های مختلف قرار گرفته اند، حتی قسمتی هم بدون اداره واضح دولتی، بنام «قبایل آزاد»، ولی ساحة نفوذ دولت ها، قلمداد گردیده است، تقریباً در هیچ منبع گزارش درست بدست نیامده است، که دانشمندان داخلی و خارجی با انکشافات مسلسل تاریخی، بر حیات و سرنوشت، این بخش جامعه پشتونی، روشنی لازم انداخته باشند.

اینرا هم می دانیم که انقلاب فرانسه، چند دهه پس از درگذشت احمد شاه درانی به پیروزی رسیده، و چندین دهه بعد، در فعالیت های استعماری کشور های اروپائی که بعضاً نامهای جدید یا دولت های ملی بخود مانده بودند، درین منطقه، مانند سائر نقاط جهان، تشدید قابل ملاحظه دیده شده است. ازین زمان ببعد، افغانستان بیشتر از هر وقت دیگر، بمرکز توجه قدرت های اروپائی و روسیه وقت، واقع گردیده است، که در مقایسه با سائر نقاط جهان، اثرات مرگبار و منفی در مسیر انکشاف این کشور، بجا گذاشته اند.

طوریکه در مقالات منتشر شده نیز روی آن بحث بعمل آمده است، اجازه می خواهیم بار دیگر، بخاطر تسهیلات بیشتر نقل شود: «اولین تشویش و تلاش برتانیه استعماری را، همین منبع، زمانی ثبت می کند، وقتی نا یلیون بنایارت، در سال ۱۷۹۸ح بر مصر حمله می کند، و در آنجا پلان بعدی اش را برملا می سازد، که در نظر دارد، بیشتر بسوی شرق پیشروی نماید. «دو سال بعد با تزار یاول الکسندر روی پلان اشغال هند صحبت می کند» طوری که دیده می شود، در همین سال ۲۵ سال ازوفات احمد شاه بابا سپری گردیده بود. (شپینگل، شماره ۵۱، سال ۱۹۵۵ م)

جانب انگلیس شخصی را بنام «ملکولوم» («ماکولم؟»)، که بحیث «نماینده یا ایجنت» سیاسی، اردوی برتانیه در «مدراس» ایفای وظیفه می نموده است، به در بار تهران می فرستد. «ملکولوم» در قدم اول بر اساس همین منبع، به عقد تعهد نامه بین پارس(ایران) و انگلیس موفق می گردد، در صورت خطر روس - فرانسه، ایران خود را مکلف دانسته بود، هر گاه افغان ها بر هند حمله کنند، ایران بر افغانستان حمله خواهد کرد.

به ادامه در همین گزارش می خوانیم : لیکن زمانی که « ناپولیون » حین مذاکرات صلح با روس ها در «تلسیت» (۱۸۰۷م)، با تزار روس الکسندر اول، ملاقات می کند، و درین فرصت یکبار دیگر، یلانهای اشغال هند را رویدست می گیرند، « شرکت تجارتی برتانوی هند شرقی»، تصمیم گرفت تا با پادشاه افغانستان مستقیماً مذاکره نماید. پادشاه افغانستان، بجواب برتانوی ها می گوید، کشورش در صورت حمله فرانسه از خود دفاع خواهد کرد، لیکن از عقد پیوند محکمتر با برتانوی ها امتناع ورزید. گزارشگر می نویسد که در تاریخ این نخستین بار بوده است، که یک قدرت بزرگ با افغان ها تماس می گیرد. برای اولین بار، موقف افغانستان مبنی بر اینکه از حق آزادی خود در همه جهات دفاع خواهد نمود، همچنان به قدرت بزرگ خبر داده شده است. در همین مطلب علاوتاً تذکر رفته است، که با این اظهار مغرورانه پادشاه افغان، جانب انگلیس هم آرامش و هم وا همه داشته است. بدین ترتیب لعل هندی اش از تمام سرحدات طبیعی، محفوظ شد. ولی آسیب پذیری باقی ماند. مرز شمالغرب، طوری که همین مجله می نویسد، بحیث یک محل عنعنوی حمله بر هند، باقی بود. « در عقب آن اقوام مغرور، خود آگاه جنگی افغان قرار دارند.» ( شپینگل، شماره ۵۱، ۱۹۵۵م، ص ۴۰ )

تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس، به فهرست "آرشیف" رهنمائی شوند!

ادامه دارد...



تذکر: هرگاه خوانندگان محترم متمایل باشند که قسمت های قبلی را هم مطالعه کنند، می توانند با اجرای "کلیک" بر عکس نویسنده، به فهرست "آرشیف" ایشان رهنمائی شوند! اداره